

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

قبل از اینکه به بحث تعبدی و توصلی بپردازیم، یک مطلبی را مرحوم آقای بروجردی به عنوان اشکال ذکر کرده اند که لازم است متعرض شویم و به آن پاسخ دهیم. این اشکال یک اشکال مهمی در این بحث است و آثار و نتایج مهمی به دنبال دارد و چنانچه نتوانیم به این اشکال پاسخ دهیم، مشکلاتی اجتهاد و استنباط ایجاد می کند.

اشکال محقق بروجردی

اشکال ایشان با ملاحظه دو نکته معلوم می شود:

نکته اول: ایشان می فرماید: اوامری که خداوند تبارک و تعالی صادر می کند چه به صورت هیئت افعال و صیغه امر بیان شده باشد و چه در قالب جمله خبریه بیان شده باشد، قطعاً دلالت بر وجوب دارد یعنی اگر جمله خبریه ای در مقام انشاء بکار رود و گوینده آن خداوند تبارک و تعالی باشد بدون شک دلالت بر وجوب می کند چون خداوند مقام مولویت دارد و امر مولوی دال بر وجوب است لذا کسی که از مقام مولویت دستوری را صادر کند لازم الاطاعه است و مخالفت با آن آثاری را به دنبال دارد.

اما در مورد پیامبر و حضرات معصومین اوامر صادره از ناحیه آنها بر دو قسم است. یک قسم اوامری است که به شأن ریاست و ولایت آنها بر می گردد مانند امر پیامبر یا امیرالمومنین به جهاد؛ این اوامر قطعاً امر مولوی هستند و دلالت بر وجوب می کنند. به هر حال اوامر مولوی صادره از معصومین ظهور در وجوب دارد و مخالفت با آنها جایز نیست. اما یک قسم دیگر از اوامر از پیامبر و ائمه صادر شده که ناشی از مقام زعامت و حاکمیت و ریاست آنها نیست بلکه برای بیان حکم است و اتفاقاً اکثر آنچه از پیامبر و ائمه معصومین به عنوان دستور صادر شده از این قبیل است. شما به روایات مراجعه کنید اکثر احکام شرعی در این قالب بیان شده اند مثلاً کسی از پیامبر یا امام معصوم سوال کرده، حضرت هم فرموده نماز بخوان یا روزه بگیر یا غسل کن یا تیمم کن و... حال یا به صیغه امر بوده یا در قالب جمله خبریه. اکثر احکامی که در روایات بیان شده اند در واقع اوامری هستند از ناحیه معصومین بیان شده اند و مربوط به شأن ریاست و حاکمیت و ولایت آنها نیست بلکه بیان احکام است.

مسئله این است که این اوامر، اوامر مولوی نیستند بلکه اوامر ارشادی هستند زیرا امر مولوی از ناحیه مولا صادر می شود و مولا یعنی کسی که شأنیت صدور حکم یا صدور امر را دارد و این فقط در مورد خداوند متصور است و ائمه و پیامبر آنچه را که خداوند فرموده تبیین می کنند و حکم نمی کنند آنها به عنوان مولا دستور به انجام کار نمی دهند بلکه در واقع آنچه را که

خدا دستور داده بیان می کنند پس اوامر حضرات معصومین که مربوط به بیان حکم می باشد، مولوی نبوده بلکه ارشادی هستند.

نکته دوم: از طرفی هم در اوامر ارشادی، خود امر ارشادی دال بر وجوب نیست و این در جای خودش ثابت شده که امر ارشادی در دلالت بر وجوب یا استحباب تابع مرشد الیه است یعنی اگر مرشد الیه واجب بود، از امر ارشادی وجوب فهمیده می شود و اگر مرشد الیه مستحب بود، از امر ارشادی استحباب فهمیده می شود. لذا ما در مورد اوامر ارشادی باید خارجا بدانیم که مرشد الیه واجب او مندوب^۱ و بعد از آن که استحباب یا وجوب مرشد الیه معلوم شد، آن گاه امر ارشادی به آنچه که واجب است یا مستحب است ارشاد می کند. پس امر ارشادی دلالت بر وجوب ندارد.

اشکال: با ملاحظه این دو نکته اشکال این است که اکثر احکام ما از لسان پیامبر و ائمه بیان شده اند. آن مقداری که خداوند تبارک و تعالی امر کرده کلیاتی است که شاید بیشتر از ۱۰ درصد احکام را تشکیل نمی دهد، آنچه که از مقام ریاست و حاکمیت و مولویت ائمه صادر شده، آن هم معلوم است که حکم ولایی است و کاری به بیان حکم شرعی ندارد زیرا احکام ولایی در یک زمان خاص و محدوده خاصی صادر می شوند و اینچنین نیست که بتوان آن را فی الجمله برای همه افراد و اعصار و ... ثابت دانست حدود ۹۰ درصد احکام ما از روایاتی بدست می آید که بر اساس آن ائمه امر به فعل یا نهی از فعلی کرده اند لذا اگر قرار باشد امر ائمه در این موارد امر ارشادی باشد با توجه به نکته ای که گفته شد، از آن وجوب استفاده نمی شود زیرا دلالت امر ارشادی بر وجوب یا استحباب تابع مرشد الیه است.

سوال است که در اینجا چه باید کرد؟ مثلا در دستور به صلاة یا امر به غسل برای زن مستحاضه یا زن حائض یا جنابت و... تکلیف چیست؟ اگر قرار باشد اینها اوامر ارشادی باشند، اوامر ارشادی تابع مرشد الیه خود هستند و لذا دیگر نمی توانیم از صیغه امر در کلام پیامبر یا ائمه استفاده وجوب کنیم یا از جمله خبریه در مقام انشاء که در کلمات معصومین آمده نمی توانیم وجوب را استفاده کنیم بلکه ابتدا باید وجوب را از جای دیگری بدست بیاوریم و سپس بگوئیم که این امر یا نهی، ارشاد است به چیزی که واجب یا حرام است.

این اشکال، اشکالی است که مانع بزرگی بر سر راه استنباط احکام شرعی از روایات ایجاد می کند. ما اینهمه بحث کردیم صیغه امر و هیئت افعال ظهور در وجوب دارد و نیز اینهمه بحث کردیم که جمله خبریه اگر در مقام انشاء استعمال شود ظهور در وجوب دارد. همه اینها مربوط به جایی است که هیئت افعال یا جمله خبریه در کلام کسی که شأن حکم و مولویت دارد استعمال شود نه در کلام کسانی که احکام را تبیین می کنند در مورد احکام شرعی خدا است که می فرماید نماز بخوان و امام ارشاد به حکم خداوند می کند پس اوامر آنها ارشادی است و اگر ارشادی شد، دیگر نمی توانیم بگوئیم اوامر معصومین که حکم شرعی را بیان می کنند ظهور در وجوب دارند.^۱

۱. نهایة الاصول، ج ۱، ص ۱۰۸ و ۱۰۹

پاسخ اشکال محقق بروجردی

پاسخ اول

به طور کلی وقتی امام معصوم امری صادر می کند نه به عنوان امر کننده و صادر کننده حکم و تشریح کننده حکم بلکه به عنوان ناقل امر خدا است. وقتی می گوید مثلاً اغتسل یعنی انا اعلم ان الله تعالی قال اغتسل بالجنابة پس در واقع ائمه امر خدا را بیان می کنند نه اینکه خودشان امر کنند یعنی چون ائمه به همه آنچه خداوند انشاء فرموده احاطه دارند وقتی در جایی امری را بیان می کنند یعنی در واقع می گویند که خداوند تبارک و تعالی اینچنین امر کرده است و وقتی نقل امر خدا می کنند مشکل از بین می رود چون امر خدا به عنوان مولا ظهور در وجوب دارد.

برای اینکه این مطلب به ذهن شما بیشتر نزدیک شود می توان این مسئله را به فتاوی مجتهدین تنظیم کرد.

وقتی کسی از مجتهدی سوال می کند که مثلاً فلان فعل را انجام دهم یا خیر؟! مجتهد یا مرجع تقلید می فرماید: افعال؛ این افعال به چه معنا است؟ آیا این افعال از خود مجتهد است یا اینکه در واقع مجتهد از اجتهاد خود حکایت می کند؟ یعنی در واقع می گوید من اجتهاد کردم و به این نتیجه رسیدم که الله تبارک و تعالی یقول افعال پس در واقع مجتهد امر خدا را برای مکلف حکایت می کند.

یا مثلاً اگر مولایی کسی را وکیل کند و نائبی به سوی عبید بفرستد و او هم به همه بگوید به سر کار خود بروید و مخاطبین هم می دانند که او از طرف مولا مامور شده است، همه به دستور او گوش می دهند زیرا می دانند که این دستور از خود او نیست بلکه در واقع او از طرف مولا نقل می کند.

لذا همانطور که از امر وکیل مولا وجوب فهمیده می شود یا همانطور که در امر مجتهد معتقدیم که امر او دلالت بر وجوب می کند چون سخن او سخن و نقل بیان خدا است، در مورد ائمه هم همینطور است لکن ائمه از راه اجتهاد به این نتیجه نمی رسند بلکه آنها علم لدنی دارند و به همه احکام و جزئیات واقف هستند لذا وقتی امر به فعل می کنند، در واقع نقل می کنند که خداوند امر کرده است پس این امر از خود آنها نیست بلکه این امر یک تقدیری دارد که کان الله تعالی افعال و...

جواب اول بر این اساس است که ما مشرع و قانون گذار را فقط خدا بدانیم و پیامبر فقط مبلغ و مبین باشد مانند ائمه. یعنی قانون گذار و امر کننده و دستور دهنده فقط خدا است زیرا فقط او مولویت دارد و پیامبر و ائمه مقام مولویت ندارند لذا نمی توانند دستور دهند مگر به اعتبار حاکمیت و حکومت.

پاسخ دوم

پاسخ دیگری هم بنا بر فرض دیگری می توان ذکر نمود. اگر کسی بگوید چه کسی گفته شارع فقط خدا است؟ همانطور که خداوند شارع است پیامبر و ائمه هم شارع هستند یعنی معنای شارع را توسعه دهیم و بگوئیم خداوند تبارک و تعالی در واقع در مورد امور کلی امر کرده اما در مورد جزئیات تکالیف و احکام را به پیامبر و ائمه تفویض کرده در این صورت وقتی امام معصوم می فرماید: اغتسل؛ در واقع او امر مولوی می کند لذا از آن وجوب فهمیده می شود. بر این اساس دیگر امر ائمه ارشادی نیست بلکه در تمام این موارد امر آنها مولوی است زیرا این امور را خداوند به ائمه واگذار کرده است.

حال اگر گفتیم خود ائمه و پیامبر، مولویت دارند و به اذن الهی و به تفویض الهی طبق اخبار تفویض شان حکم و مولویت دارند یعنی اینها هم می توانند امر مولوی داشته باشند و امر مولوی آنها منحصر به شأن حکومت و زعامت نیست بلکه آنها به عنوان مولا از طرف خدا می توانند قانون بگذارند و امر کنند و دستور دهند در این صورت تمام حکم آنها مولوی است لذا چه با صیغه افعال و چه به صورت خبری بیان شود ظهور در وجوب دارد.

علی ایحال این اشکال با اینکه آیت الله بروجردی پاسخی طبق بیان مقرر نداده اند به یکی از این دو نحو قابل جواب است.

«الحمد لله رب العالمین»